



نگاهی تحلیلی به نقش نهادها و نیروهای اجتماعی در تحولات سیاسی، دموکراسی سازی و حقوق بشر از منظر نظریات عمده ی جامعه‌شناسی سیاسی

سید محمد حسین رضوی^۱

حسین شریعتی^۲

چکیده

جامعه‌شناسی مطالعه رفتار انسان در زمینه اجتماعی است. بنابراین جامعه، واحد اساسی تحلیل است. از طرفی سیاست، حل تضادهای انسان هاست؛ فرایندی است که جامعه از طریق آن منابع و ارزش‌ها را مقتدرانه توزیع، تصمیمات را اتخاذ یا سیاست‌ها را تعیین می‌کند. بنابراین سیاست، اعمال قدرت و نفوذ در جامعه است. جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان یک حوزه تحقیقاتی اساسی در علوم اجتماعی، به تحلیل و تفسیر تعاملات پیچیده بین ساختارهای اجتماعی و فرآیندهای سیاسی می‌پردازد. این حوزه مطالعاتی نقش بسیار مهمی در فهم عمیق‌تر از انگیزه‌ها، الگوها و پیامدهای تحولات سیاسی دارد که به چالش‌ها و فرصت‌هایی که برای جوامع بشری ایجاد می‌شوند، پرداخته است. در این تحقیق، ابتدا به معرفی و تعریف دقیقی از مفهوم جامعه‌شناسی سیاسی پرداخته و اهمیت آن را برای توسعه نظریات و سیاست‌های عمومی بیان کرده و نشان می‌دهد که چگونه تحولات جامعه‌شناسی و سیاسی به هم پیوسته ارتباط دارند. بررسی نظریه‌های جامعه‌شناسی و نیروهای اجتماعی از جمله گروه‌های اجتماعی، سازمان‌های مدنی، جنبش‌های اجتماعی، اتحادیه‌های کارگری، رسانه‌ها، نهادهای آموزشی و مذهبی که نقش حیاتی در زندگی سیاسی ایفا می‌کنند نیز بخشی دیگر از این تحقیق است که نمایانگر تنوع و پیچیدگی رویکردهای مختلف در این زمینه است. بررسی نظریه بنیانگذاران جامعه‌شناسی سیاسی یعنی کارل مارکس و ماکس وبر در مورد قدرت و سیاست و رویکردهای مارکس در مقایسه وبر در مورد معنا و شکل‌گیری نگرش جامعه‌شناسی سیاسی نیز در دستور کار قرار گرفت تا ضمن بسط نظری مفهوم جامعه‌شناسی سیاسی، عوامل و چگونگی شکل‌گیری آن، با بهره‌گیری از رویکرد آمیخته توصیفی - تحلیلی نیز مورد توجه قرار گیرد. نتایج تحقیقات نشان می‌دهد که چگونه تغییرات سیاسی می‌تواند اثرات گسترده‌ای بر جوامع داشته باشند و به ویژه در جهت توسعه دموکراسی و حقوق بشر مؤثر باشند.

واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی سیاسی، طبقات اجتماعی، نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی

۱ کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور

۲ استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران. (نویسنده مسئول)



۱. مقدمه

اجتماعی شدن سیاسی را میتوان فرایندی تعریف کرد که به وسیله آن افراد در جامعه‌ای معین با نظام سیاسی آشنا می شوند و تا اندازه قابل توجهی ادراکشان از سیاست و واکنشهای شان نسبت به پدیده‌های سیاسی تعیین می‌شود. جامعه‌شناسی سیاسی یک علم اجتماعی و یک رشته دانشگاهی است که می‌خواهد بر پایه موازین علمی، عملکرد سیاسی جامعه‌ها را بفهمد (دورماگن و موشار، ۱۳۸۹). صبوری جامعه‌شناسی سیاسی را شاخه‌ای از جامعه‌شناسی معرفی می‌کند که درباره قدرت‌های اجتماعی بحث می‌کند و سیاست به گونه‌ای گریز ناپذیر ریشه در جامعه دارد و نهادهای سیاسی را در رابطه با جامعه و به عنوان بخشی از نظام اجتماعی بررسی می‌کند (صبوری کاشانی، ۱۳۸۵).

مایکل راش در اثر خود «جامعه و سیاست» معتقد است وظیفه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی بررسی و تقیین رابطه بین جامعه و سیاست، بین نهادهای اجتماعی و سیاسی و رابطه بین رفتار اجتماعی و سیاسی است. از نظر وی جامعه‌شناسی سیاسی می‌کوشد که سیاست را در زمینه اجتماعی آن قرار دهد. راش بر این باور است که مارکس و وبر از متفکران اصلی هستند که در توسعه جامعه‌شناسی سیاسی نقش جدی ایفا نمودند، چراکه آنها هر دو معتقد بودند سیاست به گونه‌ای گریز ناپذیر ریشه در جامعه دارد (راش، ۱۳۷۷).

حسین بشیریه در اثر خود جامعه‌شناسی سیاسی را نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی تعریف نموده است. زندگی مجموعه روابط پویایی است که میان کل اجزاء جامعه برقرار است. بررسی روابط میان ساخت اقتصادی، ساخت اجتماعی و ساخت سیاسی موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی است. از نظر وی، رابطه دولت و جامعه اولین بار از دیدگاهی جامعه شناختی بوسیله کارل مارکس مورد توجه قرار گرفت (بشیریه، ۱۳۸۵). در دنیای امروز، جامعه‌شناسی سیاسی زمینه‌ای نسبتاً جدید و یکی از شاخه‌های جامعه‌شناسی است که به عنوان یک زمینه تحقیقی پربار و بسیار مهم در زمینه علوم اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است. این زمینه، بررسی روابط پیچیده بین ساختارهای اجتماعی و مفاهیمی چون جنبش‌های سیاسی و ایدئولوژی‌ها و فرآیندهای سیاسی را با هدف شناسایی الگوها، انگیزه‌ها و اثرات این تعاملات بر جوامع بشری بعهده دارد. با پیشرفت روز افزون جهانی‌سازی، تغییرات اجتماعی و سیاسی، نیاز به درک عمیق‌تر و تحلیل دقیق‌تر این تعاملات احساس می‌شود. با توجه به گسترش فرایندهای جهانی شدن در عرصه‌های مختلف و در نتیجه کم رنگ شدن نقش دولت ملی، به نظر می‌رسد که جامعه‌شناسی سیاسی به نحو چشمگیری در معرض فرآیندها و فشارهای جهانی شدن قرار گرفته است (توحید فام، ۱۳۸۹).

در این مقاله، به بررسی مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی سیاسی پرداخته و تأکید بر اهمیت علل و پیامدهای اجتماعی توزیع قدرت در درون جامعه و بین جوامع با تعارضات سیاسی که منجر به دگرگونی و توزیع قدرت می‌گردد، در علوم اجتماعی خواهیم داشت. ابتدا به معرفی جامعه‌شناسی سیاسی پرداخته و سپس به بررسی تکامل و تاریخچه این زمینه در طی سده‌ها می‌پردازیم. همچنین، در این مقاله به تجزیه و تحلیل ارتباطات بین نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی و علم سیاست خواهیم پرداخت. ماهیت تکنیک‌ها و روش‌های تحقیقی جامعه‌شناسی سیاسی نیز از موضوعات دیگری است که در این مقاله به آن خواهیم پرداخت. با توجه به تنوع جغرافیایی و فرهنگی جوامع بشری، بررسی جامعه‌شناسی سیاسی به ما کمک می‌کند تا الگوها و انگیزه‌های متفاوتی که در سطح بین‌المللی وجود دارد را درک و تفسیر کنیم. این درک عمیق تأثیرات مختلف سیاسی بر جامعه‌ها، مسائل اجتماعی و فرهنگی، و نیز فرصت‌ها و تهدیدهایی که برای هر جامعه ایجاد می‌کنند را به ما ارائه می‌دهد. در این مقاله، با مرور ادبیات موجود در زمینه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی، به تجزیه و تحلیل زندگی سیاسی به وسیله متغیرهای اجتماعی می‌پردازیم. با تمرکز بر تحلیل دقیق داده‌ها و نتایج تحقیقات اخیر، تلاش خواهیم کرد تا به یک فهم عمیق‌تر و ساختارمندتر از روابط دولت و جامعه دست یابیم.

۲. بیان مسئله

به رغم پیشینه‌ی دیرینه‌ی جامعه‌شناسی در فلسفه‌ی سیاسی قدیم، ریشه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان شاخه‌ای از دانش‌های سیاسی امروزی را باید در تحولات فکری قرن نوزدهم یافت. در آن قرن کاربرد روش‌های علوم طبیعی در علوم

اجتماعی در قالب مکتب اصالت اثبات، تحولی اساسی در کل این علوم به وجود آورد. به نظر اثبات‌گرایان پدیده‌های اجتماعی هم مانند پدیده‌های طبیعی، خارجی، عینی و تجربی هستند. در همین راستا رابطه‌ی میان دولت و جامعه و توضیح جایگاه دولت یا به شکل دقیق‌تر، ساختار سیاسی درون شبکه‌ی پیچیده‌ی علایق و منافع اجتماعی و اقتصادی و روابط حاصل از آنها، موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی بوده است (حسن پور، ۱۳۹۲).

امروزه ظهور جنبش‌های اجتماعی، گسترش ارتباطات و فناوری و رسانه‌ها، فعالیت شرکت‌های چندملیتی و فرآیند جهانی شدن که در بردارنده‌ی جریان کالاها، سرمایه، انسانها و نهادهای سیاسی هستند نقش دولت - ملت را محدود می‌کنند. در واقع در فضای کنونی، امکانات و توانایی‌های سیاسی دولت ملت باز تعریف و بازسازی شده‌اند. هرچند به عقیده‌ی کیت نش، این امر مسلم است که هنوز دولت - ملت ها، بازیگران اصلی اداره‌ی امور جهانی هستند (نش، ۱۳۸۸).

جامعه‌شناسی سیاسی کلاسیک قدرت را متبلور شده در ساختار دولت می‌داند در حالی که در دوران جدید به دلیل تحولات صورت گرفته و تضعیف ساختار قدرت سیاسی، ساختار قدرت در فرآیند جهانی شدن و جنبش‌های اجتماعی مختلف سرشکن شده است. جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان یک زمینه پویا و چالش‌برانگیز در علوم اجتماعی و تحلیل روابط پیچیده بین ساختارهای اجتماعی و فرآیندهای سیاسی نقش بسزایی دارد. امروزه جامعه‌شناسی سیاسی بر حول موضوع اصلی آن یعنی روابط دولت و جامعه در حوزه‌های پژوهشی گوناگون می‌پردازد. این حوزه تحقیقاتی در چارچوبهای نظری گرایش رفتاری، گرایش تاثیر نیروهای اجتماعی بر زندگی سیاسی و گرایش ساختاری به بررسی اثرات عمیق و گسترده‌ای که تغییرات سیاسی بر جوامع و افراد دارد می‌پردازد. از این رو، ارزیابی دقیق این تعاملات و پیامدهای آنها برای توسعه و پایداری جوامع ضروری است.

یکی از مسائل اصلی در جامعه‌شناسی سیاسی، مطالعه و درک عمیق از نهادهای، ساختارها، و فرآیندهای سیاسی است که چگونگی تأثیر آنها بر روابط اجتماعی و اقتصادی را نمایان می‌سازد. با گسترش جهانی‌سازی، تغییرات سریع در دینامیک‌های سیاسی جوامع، تحت تأثیر قرار گرفتن ساختارهای اجتماعی، به چالش‌های جدیدی برای محققان و سیاست‌گذاران منجر شده است. در این مقاله، مسئله اصلی مورد توجه، تأثیرات گسترده‌ای است که تغییرات سیاسی بر مفاهیم اجتماعی مانند هویت، قدرت، عدالت اجتماعی، و توزیع منابع دارد. این تغییرات می‌توانند به طور مثبت یا منفی بر روندهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جوامع تأثیر بگذارند و به محققان کمک می‌کنند تا چگونگی پاسخگویی به چالش‌ها و فرصت‌های جدید را درک کنند. ضمناً، یکی از مسائل کلیدی دیگر در جامعه‌شناسی سیاسی، تأثیرات نهادهای سیاسی بر فرآیندهای دموکراتیک و حقوق بشر است. با توجه به تفاوت‌های فرهنگی و تمدنی جوامع، تحلیل این نهادها و شیوه‌هایی که از آنها برای مدیریت منابع و تصمیم‌گیری‌های سیاسی استفاده می‌شود، بسیار مهم است. این مقاله، به اهمیت تحلیل نقش‌ها و نهادها، درک عمیق‌تری از انگیزه‌ها و اثرات آنها بر جامعه‌ها و نیز پیشنهاد راهکارهایی برای توسعه دموکراسی و بهبود شرایط اجتماعی و سیاسی خواهد پرداخت.

۳. چارچوب‌های نظری در جامعه‌شناسی سیاسی

چارچوب نظری در جامعه‌شناسی سیاسی به مجموعه‌ای از مفاهیم، فرضیات و نظریات اشاره دارد که برای تحلیل و تبیین روابط میان جامعه و سیاست استفاده می‌شود. این چارچوب به محققان کمک می‌کند تا به صورت نظام‌مند به بررسی پدیده‌های سیاسی و اجتماعی بپردازند و تأثیرات متقابل آن‌ها را درک کنند.

۳-۱. نظریات قدرت و مشروعیت

مشروعیت سیاسی را می‌توان به «باور جمعی اعضای درون یک نظام و حاکمیت سیاسی به وجود و استمرار نظام یا حاکمیت» تعریف نمود. این باور و اعتقاد موجب می‌گردد که هر یک از اعضا، تبعیت از قدرت اعمال شده و پیروی از حاکمیت سیاسی را بر خود لازم تلقی کنند. بدین ترتیب اطاعت از قدرت و نهاد سیاسی به یک امر هنجاری، اخلاقی و منطقی بدل می‌شود و دیگر نیازی به اعمال زور و سلطه نخواهد بود. در واقع باید گفت مشروعیت سیاسی، فرایندی است که در آن قدرت به اقتدار تبدیل می‌شود و قدرت سیاسی، خصلتی عقلانی می‌یابد؛ در نتیجه، رابطه‌ای اساسی میان سلطه مشروع و مشروعیت سیاسی وجود دارد (خسروی، ۱۳۸۰).

یکی از مباحث اصلی در چارچوب نظری جامعه‌شناسی سیاسی، مفهوم قدرت و مشروعیت است. نظریات مختلفی مانند نظریه قدرت ماکس وبر و نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی به بررسی چگونگی شکل‌گیری و حفظ قدرت سیاسی و مشروعیت آن می‌پردازند. وبر قدرت را به سه نوع سنتی، کاریزماتیک و قانونی - عقلانی تقسیم می‌کند و تأکید می‌کند که مشروعیت سیاسی می‌تواند از این منابع مختلف نشأت بگیرد. هابرماس، متفکر معروف آلمانی، در تئوری «عمل تفاهمی» به توضیح مشروعیت و بحران مشروعیت در جوامع مدرن می‌پردازد. در نظریه عمل تفاهمی، ارتباط، برای حصول «اجماع مدنی» صورت می‌گیرد و مبتنی بر «زبان و کلام» است. در این نظریه دو مفهوم کلیدی وجود دارد: یکی «جهان زیست» و دیگری «سیستم». جهان زیست، بیان‌گر روابط سمبلیک، ساخت‌های ارزشی و هنجاری، عمل ارتباطی، توافق، اجماع و رابطه ذهنی است و در واقع، «عقلانیت ارتباطی» را شکل می‌دهد. از نظر هابرماس در وضعیتی که افراد اجتماع برای متقاعد کردن یکدیگر از دلایل و براهین و عقل استفاده می‌کنند و معطوف به روابط قدرت و پول و استبداد اکثریت نیستند، مشروعیت هم برقرار است.

۳-۲. نظریات تضاد

نظریه تضاد کارل مارکس بر اهمیت ساختارهای اقتصادی و تضادهای طبقاتی در شکل‌دهی به روابط سیاسی تأکید دارد. مارکس معتقد بود که نابرابری‌های اقتصادی منجر به تضادهای اجتماعی می‌شوند که در نهایت به تحولات و انقلاب‌های سیاسی منجر می‌شوند. این نظریه به تحلیل چگونگی تأثیرگذاری روابط تولید و توزیع منابع بر ساختارهای قدرت و سیاست می‌پردازد. وی معتقد بود دولت و کارگزاران امور در تلاش هستند که منافع بخش حاکم بورژوازی را افزایش دهند (امیرکواسمی، ۱۳۹۰).

۳-۴. نظریات کارکردگرایی

شاید بتوان گفت گیدنز اولین کسی بود که عنوان «جامعه‌شناسی سیاسی» را برای توصیف اندیشه‌های سیاسی دورکیم به کار برد. گیدنز با وجود خلأهایی که در اندیشه سیاسی دورکیم بر می‌شمرد اما به دلیل تحلیل‌های وی از ماهیت دولت مدرن و به طور کلی نظام سیاسی مدرن البته در پیوند با نظریه اقتدار اخلاقی و فردگرایی و در پیوند با «تقسیم کار»، از «جامعه‌شناسی سیاسی» دورکیم صحبت می‌کند. در تحلیل دورکیم، دولت صرفاً یک نظام قدرت نیست که هیچ حدی برای هژمونی آن وجود نداشته باشد. این تحلیل دورکیم از نقش دولت مدرن، این امکان را به او می‌دهد که به نقد مدافعان میلیتاریسم آلمان بپردازد؛ چرا که از نظر آنها دولت یک موجودیت اخلاقی نیست اما بالاترین ارزش است و می‌تواند هیچ محدودیتی برای قدرت خود نپذیرد. همچنین از نظر آنها تفاوتی در طبیعت میان فرد و دولت وجود دارد که این امر در راستای دیدگاه هگل است (گیدنز، ۱۹۷۱). دورکیم در جامعه‌شناسی سیاسی خود نیز به نظام سیاست مدرن و دولت مدرن می‌پردازد.

جامعه شناسی سیاسی دورکیم به طرز وسیعی در پیوند با جامعه شناسی اصول اخلاقی و جامعه شناسی عدالت او مطرح شده است؛ در واقع او پیوند بین عمل سیاسی، خواست عدالت و فهم اخلاقی در جامعه‌ی مدرن را به شکلی جامعه شناسانه بررسی می‌کند (کاترل، ۲۰۱۰). نظریه کارکردگرایی، که امیل دورکیم توسعه داده است، به بررسی چگونگی عملکرد نهادهای اجتماعی و سیاسی در حفظ نظم و انسجام اجتماعی می‌پردازد. این نظریه تأکید دارد که هر نهاد اجتماعی نقش خاصی در حفظ تعادل و پایداری جامعه ایفا می‌کند و تغییرات در یک بخش می‌تواند بر سایر بخش‌ها تأثیرگذار باشد.

۳-۵. نظریات نوسازی و توسعه

نظریه‌های نوسازی برآنند تا خاستگاه و هویت خود و ریشه‌های متغیرهای اجتماعی و عوامل تاریخی را که تحول آنها برای تسهیل فرایند نوسازی در کشورهای در حال توسعه ضروری بود، در ساختارها و نهادها و تاریخ کشورهای صنعتی جستجوکنند (Duthwaite & Bottomore 1993). نظریات نوسازی و توسعه به بررسی چگونگی پیشرفت جوامع از حالت‌های سنتی به مدرن می‌پردازند. این نظریات، که توسط افرادی مانند والت روستو مطرح شده‌اند، تأکید دارند که توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌تواند به تحولات سیاسی منجر شود و نهادهای دموکراتیک را تقویت کند. دانشمندان علوم سیاسی آمریکایی که عمدتاً در سطحی گسترده بر نظریه‌های اقتصادی و اجتماعی موجود تکیه می‌کردند، ضمن شرح و تفسیر مفهوم «نوسازی و توسعه سیاسی»، به یک فرض مسلم اعتقاد داشتند و آن اینکه سیاست نظام‌های سیاسی در حال ظهور «جهان سوم» باید همان روال بی‌دردسر رشد اقتصادی، ثبات اجتماعی، نوسازی سیاسی، توسعه اقتصادی، و دموکراتیزه شدن را طی کنند که کشورهای صنعتی دو سده پیشتر از این طی کرده‌اند (Ray, 2006).

۳-۶. نظریات شبکه و سرمایه اجتماعی

نظریه شبکه‌های اجتماعی و سرمایه اجتماعی به تحلیل چگونگی تأثیر روابط اجتماعی بر قدرت سیاسی می‌پردازند. رابرت پاتنام، یکی از نظریه‌پردازان این حوزه، معتقد است که سرمایه اجتماعی، شامل شبکه‌های اعتماد و همکاری میان افراد، می‌تواند به تقویت نهادهای دموکراتیک و مشارکت مدنی کمک کند.

پاتنام مفهوم سرمایه اجتماعی خود را به پیروی از جیمز کلنن توسعه داد. ایده اصلی او این است که شبکه‌های اجتماعی، حاوی ارزش برای افراد هستند. ارتباطات اجتماعی مانند سرمایه فیزیکی و انسانی بر بهره‌وری افراد و گروه‌ها تأثیر می‌گذارد. سرمایه فیزیکی در اشیاء فیزیکی باقی می‌ماند، سرمایه انسانی متعلق به افراد است و سرمایه اجتماعی در روابط بین افراد به وجود می‌آید. روابط بین افراد و شبکه‌های اجتماعی، هنجارهای تعامل و اعتماد را تشکیل می‌دهد که ویژگی زندگی اجتماعی و سرمایه اجتماعی است. همچنین این ویژگی‌ها به مشارکت کنندگان اجازه می‌دهند تا برای رسیدن به اهداف جمعی به طور مؤثرتری با هم عمل کنند. به زعم پاتنام سرمایه اجتماعی شبیه «فضیلت مدنی» است و رابطه نزدیکی با مشارکت سیاسی دارد. اما مشارکت سیاسی به روابط با نهادهای سیاسی و سرمایه اجتماعی به روابط بین مردم بستگی دارد (Putnam, 1995). به عقیده پاتنام، کیفیت اجتماعی در صورتی بالاتر است که شبکه‌ای محکم از روابط اجتماعی متقابل وجود داشته باشد (Putnam, 2000).

۳-۷. نظریات پست‌مدرن

نظریه‌های پست‌مدرن، که توسط اندیشمندانی مانند میشل فوکو مطرح شده‌اند، به بررسی چگونگی شکل‌گیری گفتمان‌های قدرت و دانش و تأثیر آنها بر روابط سیاسی می‌پردازند. فوکو معتقد است که قدرت نه تنها در نهادهای رسمی بلکه در تمامی روابط اجتماعی و فرهنگی وجود دارد و از طریق گفتمان‌ها و دانش‌های مختلف اعمال می‌شود. اندیشه ای که فوکو درباره‌ی قدرت مطرح می‌کند بیشتر از آنکه سیاسی باشد، اجتماعی است. او با پیوند سه عنصر مهم سوژه، دانش و اداره کردن به مفهوم قدرت می‌رسد. فوکو جامعه را عجین شده با قدرت می‌داند که تمام روابط، به قدرت می‌انجامد. فوکو قدرت را به مثابه بافتی از روابط تلقی می‌کند. بدین معنا که معتقد است روابط قدرت در تمامی انواع ارتباطات به صورت درونی وجود دارد و روابط انسانی را باید بر مبنای قدرت تفسیر کرد. بنابراین قدرت از نظر فوکو به تبع نیچه به مثابه تکثر در روابط تنش‌آمیز «من - دیگری» جریان دارد (ضمیران، ۱۳۷۹).

۳-۸. الگوی جامعه‌شناسی سیاسی در اندیشهٔ مارکس

کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) یکی از بنیان‌گذاران اصلی جامعه‌شناسی و نظریه‌پردازی است که تأثیر عمیقی بر تفکر اجتماعی و سیاسی داشته است. رابطه دولت و جامعه نخستین بار از دیدگاهی جامعه‌شناسانه به وسیله کارل مارکس مورد بررسی قرار گرفت. مارکس معتقد بود «انسان موجودی انتزاعی نیست که در خارج از جهان منزل کرده باشد بلکه انسان همان جهان اجتماعی دولت و جامعه است» (مارکس، ۱۹۷۰). بدین سان افراد تنها در ارتباط با یکدیگر اهمیت و معنی می‌یابند. بنابراین در صحنه زندگی سیاسی و تاریخی، همواره مجموعه‌ای از افراد که دارای روابط ساختاری و عینی معینی هستند، طبقات اجتماعی را تشکیل می‌دهند (بشیریه، ۱۳۸۷). علیرضا ازغندی نیز بر این باور است که کارل مارکس با نقد جامعه‌شناسی به مفهوم پوزیتیویستی سعی کرد به صورت عینی برای اولین بار از دیدگاه یک جامعه‌شناس رابطه دولت با نیروهای اجتماعی که در تطور تاریخی در شکل دادن به تاریخ بشریت نقش بنیادین داشته‌اند را مورد بررسی قرار دهد (ازغندی، ۱۳۸۵).

دیدگاه مارکس نسبت به دولت‌ها از نظر جامعه‌شناسی دو جنبه دارد. یکی اینکه آنها را وابسته به طبقات می‌داند و دیگر اینکه آنها را دارای نوعی استقلال نسبی از طبقات می‌داند. مارکس دولت را وابسته به طبقات می‌داند و طبقاتی که نیروهای تولید را در اختیار دارد را نیز در کنترل می‌گیرد و دولت ابزاری برای انجام امور طبقه می‌شود. البته زور صرف نیست بلکه اجبار، اقناع و ... از دیگر حربه‌های دولتند و مهم نیست که دولت در چه زمان یا شکلی باشد در هر صورت در خدمت آن طبقه است. البته بعدها پیروان مارکس بر آن شدند که دولت خود عرصه تنازع طبقات است (امامی، ۱۳۸۶). نظریات مارکس عمده‌تاً حول محور تحلیل‌های اقتصادی و تاریخی از جوامع سرمایه‌داری و تضادهای طبقاتی می‌چرخد.

۳-۸-۱. ماتریالیسم تاریخی

مارکس معتقد بود که تحولات تاریخی و اجتماعی بر اساس تضادهای اقتصادی و طبقاتی شکل می‌گیرند. این دیدگاه که به عنوان ماتریالیسم تاریخی شناخته می‌شود، تأکید دارد که ساختار اقتصادی جامعه، پایه و اساس ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است. مارکس ادعا می‌کند که تاریخ بشر تاریخ مبارزه طبقاتی است، یعنی مبارزه بین طبقات حاکم و محکوم. جامعه‌شناسی مارکس، جامعه‌شناسی نبرد طبقاتی است. برخی از قضایا در این جامعه‌شناسی اهمیت بنیادی دارند. جامعه کنونی جامعه‌ای متخاصم است. طبقات، عوامل اصلی درام تاریخی سرمایه‌داری به طور خاص و تاریخ به طور عام هستند. نبرد طبقاتی نیروی محرک تاریخ است (آرون، ۱۳۸۱). رابطه‌های اجتماعی تولید حکمفرما در اینگونه جامعه‌ها در هر دوره تاریخی، آنها را از دوره‌های تاریخی دیگر جدا ساخته است (کمالی، ۱۳۷۹). نظریه مارکسیسم جامعه را به دو بخش روبنا و زیربنا تقسیم می‌نماید. زیربنا مرکب از نیروهای تولید و روابط تولید است و موقعیت اجتماعی افراد در هر جامعه‌ای بر حسب رابطه آنها با شیوه تولید تعیین می‌گردد. روبنا مرکز نهادهای فرهنگی، آموزشی، حقوقی و سیاسی است و این نهادها اشکال خاصی از آگاهی اجتماعی مانند آگاهی مذهبی، اخلاقی، فلسفی و فرهنگی را ایجاد می‌کنند. میان اقتصاد و روبنا رابطه‌ای دیالکتیک وجود دارد. روبنا بر زیربنا تأثیر عملی می‌گذارد، هرچند زیربنا محرک اصلی در تاریخ است (بشیریه، ۱۳۸۶).

۳-۸-۲. نظریه ارزش کار

مارکس نظریه ارزش کار را مطرح کرد که بر اساس آن، ارزش کالاها توسط مقدار کار انسانی لازم برای تولید آنها تعیین می‌شود. او معتقد بود که در نظام سرمایه‌داری، کارگران ارزش اضافی تولید می‌کنند که سرمایه‌داران آن را تصاحب می‌کنند. این فرآیند منجر به استثمار کارگران و نابرابری اقتصادی می‌شود. تئوری ارزش کار تقریباً همه جنبه‌های تحلیل مارکسی را دربرمی‌گیرد. کار اقتصادی مارکس، سرمایه، تقریباً به طور کامل بر تنش بین سرمایه‌داران صاحب ابزار تولید و نیروی کار طبقه کارگر پرولتاریا استوار بود. مارکس به این دلیل جذب نظریه کار شد که معتقد بود کار انسانی تنها ویژگی مشترک همه کالاها و خدماتی است که در بازار مبادله می‌شود. اما برای مارکس کافی نبود که دو کالا یک مقدار کار داشته باشند. در عوض، این دو کالا باید به همان میزان کار «اجتماعی ضروری» داشته باشند. برخلاف ساعات کار انفرادی در نظریه کلاسیک کار ارزش که توسط آدام اسمیت و دیوید ریکاردو فرموله شده است، ارزش مبادله مارکس به عنوان نسبتی (یا بخشی جزئی) از زمان کار جامعه در نظر گرفته می‌شود.

مارکس از تئوری کار استفاده کرد تا انتقادی به سنت آدام اسمیت و اقتصاددانان کلاسیک بازار آزاد کند. او می‌پرسید اگر همه کالاها و خدمات در یک نظام سرمایه‌داری به قیمت‌هایی فروخته می‌شوند که ارزش واقعی آن‌ها را منعکس می‌کند و همه ارزش‌ها بر حسب ساعت کار سنجیده می‌شوند، چگونه سرمایه‌داران می‌توانند از سود بهره ببرند مگر اینکه به کارگران خود حقوقی کمتر از ارزش واقعی آنها بدهند. بر این اساس بود که مارکس نظریه استثمار سرمایه‌داری را توسعه داد (مارکس، ۱۹۷۰)

۳-۸-۳. نظریه طبقاتی

نظریه طبقاتی از آن مارکسیست هاست که در آن ارتباط نزدیک بین جریان‌ات سیاسی و چگونگی روابط اقتصادی مورد تاکید قرار گرفته است. رفتارهای اجتماعی و سیاسی از این دیدگاه، انعکاسی از روابط اقتصادی به طور اعم و روابط طبقاتی به طور اخص بوده و سازمانها و نهادهای اجتماعی نشانه‌ای از اهرم‌های کنترل اجتماعی جهت منافع طبقات حاکم می‌باشند. مارکس جوامع سرمایه‌داری را به دو طبقه اصلی تقسیم کرد. بورژوازی (سرمایه‌داران) و پرولتاریا (کارگران). او معتقد بود که تضاد بین این دو طبقه اصلی‌ترین نیروی محرک تغییرات اجتماعی است. مارکس پیش‌بینی کرد که این تضاد در نهایت به انقلاب پرولتری و سرنگونی نظام سرمایه‌داری منجر خواهد شد (محمدی، ۱۳۷۳).

۳-۹-۳. جامعه‌شناسی وبر

ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) نیز یکی از بنیان‌گذاران برجسته جامعه‌شناسی است. وبر به تحلیل چندجانبه‌ای از جوامع می‌پردازد که شامل عوامل اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است. ماکس وبر جامعه‌شناس بزرگ آلمانی نیز مانند مارکس به تحلیل دولت مدرن و رابطه‌ی پیچیده‌ی آن به جامعه، علاقه‌مند بود. هر چند مانند مارکس استدلال می‌کرد که دولت مدرن زائده و بازتاب صرف و ساده‌ی طبقات اجتماعی نیست بلکه برای شناخت آن باید فرایندهای گسترده‌تری را در نظر گرفت (بشیریه، ۱۳۸۷).

۳-۹-۱. قدرت و مشروعیت

وبر معتقد بود که قدرت توانایی تحمیل اراده خود بر دیگران است. او سه نوع مشروعیت برای قدرت را شناسایی کرد: مشروعیت سنتی (براساس سنت‌ها و اعتقادات دیرینه)، مشروعیت کارزماتیک (براساس ویژگی‌های فردی و کاریزما) و مشروعیت عقلانی-قانونی (براساس قوانین و قواعد رسمی). کاریزما نیرویی است غیر عقلانی و معجزه آسا که در درون جهان و حیطه‌ی غیر عقلانی زندگی اجتماعی پدید می‌آید و همانند نیروهای حاکم در آن حوزه پیش‌بینی ناپذیر است. در صورتی که جنبش کاریزمایی سلطه یابد، زندگی اجتماعی و سیاسی در مقایسه با جامعه و سیاست سنتی چهره‌ای تازه پیدا می‌کند. از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، کاریزما در صورتی تداوم می‌یابد که با علایق مادی برخی گروه‌های اجتماعی یا «گروه‌های حامل» درآمیزد. دوگانگی زندگی عقلانی و غیرعقلانی در حوزه جامعه و سیاست نیز بازتاب دارد. در حوزه‌ی جامعه کنشها و رفتارهای اجتماعی که موضوع جامعه‌شناسی هستند، هم عقلانی و هم غیر عقلانی اند. سیاست رابطه حکم و اطاعت میان بازیگران است و این رابطه ممکن است کنش عقلانی و هدفمند یا عقلانی مبتنی بر ارزش یا سنتی و عاطفی باشد (خسروی، ۱۳۸۰).

۳-۹-۲. بوروکراسی

وبر یکی از نخستین جامعه‌شناسانی بود که به تحلیل بوروکراسی پرداخت. او بوروکراسی را به عنوان یک ساختار سازمانی عقلانی و کارآمد توصیف کرد که براساس سلسله مراتب، قوانین رسمی و تخصصی‌سازی شکل می‌گیرد. وبر معتقد بود که بوروکراسی به دلیل کارآمدی و قابلیت پیش‌بینی، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جوامع مدرن است. به نظر وبر یکی از عوامل مهم دگرگونی جامعه سنتی رشد و گسترش عقلانیت و بوروکراسی مبتنی بر هنجارهای عینی و قانونی است (بشیریه، ۱۳۸۷). توسعه این عقلانیت نتیجه عوامل بسیاری بوده است که از آن جمله باید به پیدایش نظام حقوق عقلایی، اقتصاد پولی و به ویژه تحول فکری به سوی علایق دنیوی (در مذهب پروتستان) تاکید داشت.

۳-۹-۳. تفاوت‌های طبقاتی



وبر نظریه طبقاتی مارکس را گسترش داد و به جای تحلیل ساده طبقات اقتصادی، به تحلیل پیچیده‌تری از ساختار اجتماعی پرداخت که شامل سه بعد بود: طبقه (موقعیت اقتصادی)، منزلت (موقعیت اجتماعی) و حزب (موقعیت سیاسی). او معتقد بود که نابرابری‌ها در این سه بعد می‌توانند به صورت متقابل بر یکدیگر تأثیر بگذارند.

3-9-4. عقلانیت

وبر به تحلیل فرآیندهای عقلانیت در جوامع مدرن پرداخت و معتقد بود که جوامع مدرن به سمت عقلانی‌تر شدن در حرکت هستند. این فرآیند شامل توسعه تکنولوژی، بوروکراسی و قانونی‌شدن روابط اجتماعی است. وبر نگران بود که این عقلانیت می‌تواند به "قفس آهنین" منجر شود که در آن انسان‌ها تحت کنترل قواعد و سازوکارهای غیرشخصی قرار می‌گیرند (خسروی، ۱۳۸۰).

۳-۱۰. مقایسه جامعه‌شناسی مارکس و وبر

۱. هر دو مارکس و وبر به تحلیل جوامع سرمایه‌داری و تضادهای اجتماعی پرداختند، اما رویکردها و تمرکزهای متفاوتی داشتند: مارکس بر تحلیل اقتصادی و تضادهای طبقاتی تأکید داشت و معتقد بود که تغییرات اجتماعی عمدتاً از تضادهای اقتصادی نشأت می‌گیرند. طبقات اجتماعی، جهت کنترل ابزارهای تولید و پاداش مادی با هم در رقابت هستند.
۲. وبر به تحلیل چند بعدی از جامعه پرداخت و به عوامل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی توجه کرد. او به جای تضادهای طبقاتی، بر مفاهیم قدرت، مشروعیت و عقلانیت تأکید داشته و معتقد بود گروه‌های منزلتی و بروکراتها در جهت دستیابی به منافع مادی و نمادی با هم در رقابت هستند (امیرکواسمی، ۱۳۸۹).
۳. وبر بر خلاف مارکس که در پیدایش دولت‌های ملی، بورژوازی را تعیین‌کننده می‌بیند، بیشتر عوامل سازنده ذهنی آن را با اهمیت دیده و تلاش نموده است که متغیرهای عمده شکل‌دهنده ملت را بررسی کند (Carruthers & Uzzi, 2000).
۴. جامعه‌شناسی وبر از این نظر که معتقد بود کل جوامع حول محور دولت-ملت‌ها سازمان یافته‌اند، با جهت‌گیری کلی جامعه‌شناسی سیاسی سنتی و از جمله مارکسیسم اشتراک دارد (بشریه، ۱۳۸۵).
۵. جامعه‌شناسی مارکس و وبر هر دو به طور عمیقی بر تفکر اجتماعی و تحلیل جوامع مدرن تأثیر گذاشته‌اند. مارکس با تأکید بر تضادهای اقتصادی و نقش آن‌ها در تحولات اجتماعی و وبر با تحلیل چند بعدی از ساختارهای اجتماعی و فرآیندهای عقلانیت، ابزارهای ارزشمندی برای فهم و تبیین جوامع فراهم کرده‌اند. این دو دیدگاه، با وجود تفاوت‌هایشان، به صورت مکمل به درک بهتر از پیچیدگی‌های اجتماعی و تحولات تاریخی کمک می‌کنند.

۴- نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی

رابطه میان دولت و طبقات اجتماعی را وقتی می‌توان بهتر دریافت که مجموعه طبقات و گروه‌های اجتماعی و تاثیر هر یک از آنها در این ارتباط بررسی شوند. نیروهای اجتماعی نقش مهمی در شکل‌دهی به زندگی سیاسی و تحولات جوامع ایفا می‌کنند. این نیروها شامل گروه‌های مختلف اجتماعی، سازمان‌های مدنی، جنبش‌های اجتماعی، اتحادیه‌های کارگری، رسانه‌ها و نهادهای آموزشی و مذهبی هستند. بررسی نقش این نیروها می‌تواند به درک بهتر از دینامیک‌های سیاسی و اجتماعی کمک کند و راهکارهایی برای تقویت مشارکت سیاسی و توسعه دموکراسی ارائه دهد (بشیریه، ۱۳۸۵).

۴-۱. گروه‌های اجتماعی و سازمان‌های مدنی

جامعه‌شناسی، مطالعه رفتار انسان در زمینه اجتماعی است. بنابراین جامعه، واحد اساسی تحلیل است. از این جهت جامعه‌شناسی با روانشناسی که واحد اساسی تحلیل آن فرد انسانی است تفاوت دارد. گفته می‌شود که سیاست حل تضادهای انسان هاست؛ فرایندی است که جامعه از طریق آن منابع و ارزشها را مقتدرانه توزیع، تصمیمات را اتخاذ یا سیاستها را تعیین می‌کند؛ سیاست، اعمال قدرت و نفوذ در جامعه است. علم سیاست مطالعه کارکرد حکومت در جامعه است. اساساً جامعه‌شناسی سیاسی می‌کوشد پیوندهای میان سیاست و جامعه را مطالعه کند و با تحلیل رابطه‌ی بین ساختارهای اجتماعی و ساختارهای سیاسی و بین رفتار اجتماعی و رفتار سیاسی، سیاست را در زمینه‌ی اجتماعی آن قرار دهد. مطالعه نگرش و نگرش‌سنجی مدتهاست که به عنوان یک مفهوم اساسی مورد توجه پژوهشگران روانشناسی اجتماعی بوده است. گروه‌های اجتماعی و سازمان‌های مدنی به عنوان یکی از نیروهای اجتماعی مهم، نقش اساسی در تقویت مشارکت سیاسی و توسعه دموکراسی دارند. این سازمان‌ها شامل انجمن‌های حقوق بشری، سازمان‌های محیط زیستی و گروه‌های مدافع حقوق اقلیت‌ها و زنان هستند. آن‌ها با ایجاد آگاهی و بسیج اجتماعی به عنوان واسطه‌ای بین جامعه و دولت عمل می‌کنند و تلاش می‌کنند تا منافع و نیازهای گروه‌های مختلف اجتماعی را در فرایندهای تصمیم‌گیری سیاسی وارد کنند (گنجی و همکاران، ۱۳۹۵).

۴-۲. جنبش‌های اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی، که معمولاً به دنبال تغییرات اجتماعی و سیاسی هستند، نقش کلیدی در تحولات سیاسی دارند. این جنبش‌ها ممکن است به صورت محلی، ملی یا جهانی سازمان‌دهی شوند و معمولاً توسط افرادی که احساس می‌کنند نظام سیاسی فعلی نیازهای آن‌ها را برآورده نمی‌کند، رهبری می‌شوند. به عنوان مثال، جنبش حقوق مدنی در ایالات متحده، جنبش فمینیستی و جنبش‌های زیست‌محیطی نمونه‌هایی از جنبش‌های اجتماعی هستند که توانسته‌اند تغییرات عمده‌ای در سیاست‌ها و نگرش‌های اجتماعی ایجاد کنند. جنبش‌های اجتماعی جزیی از جامعه مدنی بین‌المللی هستند که به مسایل و موضوعاتی نظر دارند که از حدود توانایی و دید ملی بسی فراتر می‌روند (ازغندی، ۱۳۹۳).

۴-۳. اتحادیه‌های کارگری

درخصوص پیدایش طبقه‌ی کارگر به عنوان نیروی اجتماعی و موثر، باید به میزان گسترش سازمانها و اتحادیه‌ها در درون گرایش‌های سیاسی و روابط با احزاب توجه داشت. اتحادیه‌های کارگری به عنوان نمایندگان کارگران و کارمندان نقش مهمی در دفاع از حقوق اقتصادی و اجتماعی اعضای خود دارند. این اتحادیه‌ها با استفاده از ابزارهایی مانند مذاکرات جمعی، اعتصابات، و لابی‌گری سیاسی، تلاش می‌کنند تا شرایط کاری بهتری را فراهم نموده و با دستمزدهای منصفانه‌تر، حقوق کارگران را بهبود بخشند. اتحادیه‌های کارگری می‌توانند با ایجاد قدرت جمعی، به عنوان یک نیروی اجتماعی قوی در برابر دولت‌ها و کارفرمایان عمل کنند و تغییرات مهمی در سیاست‌های کاری و اجتماعی به وجود آورند. این اتحادیه‌ها از طریق ویژگی‌ها و میزان قدرت خود، بر جهت‌گیری‌های سیاسی رژیم‌ها موثر می‌باشند (بشیریه، ۱۳۸۵).

۴-۴. رسانه‌ها

رسانه‌ها نیز یکی از مهم‌ترین نیروهای اجتماعی در شکل‌دهی به زندگی سیاسی هستند. رسانه‌ها می‌توانند با انتشار اطلاعات و اخبار، ایجاد آگاهی عمومی و تحریک بحث‌های سیاسی، نقش اساسی در شکل‌دهی به افکار عمومی و تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی ایفا کنند. رسانه‌ها همچنین می‌توانند به عنوان ابزاری برای افشای فساد و سوءاستفاده‌های دولتی عمل

کنند و به تقویت شفافیت و پاسخگویی در نظام‌های سیاسی کمک کنند. امروزه با فرایند جهانی شدن که حاکمیت ملی دولت‌ها دچار محدودیت‌هایی شده است نقش رسانه‌ها در این موضوع بسیار روشن تر گردیده است (بشیری، ۱۳۷۹).

۵-۴. نهادهای آموزشی

نهادهای آموزشی با تأمین آموزش و پرورش برای شهروندان، نقش مهمی در توسعه آگاهی سیاسی و اجتماعی دارند. این نهادها می‌توانند با ترویج ارزش‌های دموکراتیک، آموزش حقوق و وظایف شهروندی، و ایجاد مهارت‌های تفکر انتقادی، به تقویت مشارکت سیاسی و توسعه جامعه مدنی کمک کنند. نهادهای آموزشی می‌توانند با فراهم کردن بستری برای بحث و تبادل نظر، به شکل‌گیری فرهنگ سیاسی پویا و مشارکتی کمک کنند.

۶-۴. نهادهای مذهبی

نهادهای مذهبی نیز نقش مهمی در زندگی سیاسی ایفا می‌کنند. این نهادها می‌توانند با ترویج ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی، به شکل‌دهی به نگرش‌ها و رفتارهای سیاسی شهروندان کمک کنند. نهادهای مذهبی می‌توانند با وساطت بین دولت و مردم، در مواقع بحرانی، نقش میانجی‌گری و ایجاد آرامش اجتماعی را ایفا کنند. همچنین، برخی از نهادهای مذهبی ممکن است به طور مستقیم در فعالیت‌های سیاسی شرکت کنند و از طریق لابی‌گری و حمایت از کاندیداها و سیاست‌گذاری‌ها، به تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی بپردازند.

۷-۴. شبکه‌های اجتماعی و دیجیتال

در عصر دیجیتال، شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های آنلاین نقش مهمی در شکل‌دهی به زندگی سیاسی ایفا می‌کنند. این پلتفرم‌ها امکان ارتباط سریع و گسترده را فراهم می‌کنند و به افراد و گروه‌های مختلف اجازه می‌دهند تا به سرعت اطلاعات را به اشتراک بگذارند و بسیج اجتماعی ایجاد کنند. شبکه‌های اجتماعی می‌توانند به عنوان ابزاری برای سازماندهی اعتراضات، جمع‌آوری حمایت برای کمپین‌های سیاسی و ایجاد فضای عمومی برای بحث و تبادل نظر در مورد مسائل سیاسی عمل کنند. با این حال، این شبکه‌ها نیز می‌توانند به انتشار اطلاعات نادرست و تقویت قطب‌بندی سیاسی کمک کنند.

۸-۴. تأثیر نیروهای اجتماعی بر سیاست‌گذاری

نیروهای اجتماعی می‌توانند تأثیر قابل توجهی بر فرآیندهای سیاست‌گذاری داشته باشند. آن‌ها از طریق فعالیت‌های لابی‌گری، تظاهرات، اعتصابات و کمپین‌های عمومی می‌توانند فشار بر سیاست‌گذاران وارد کنند و تغییرات مورد نظر خود را در سیاست‌های عمومی ایجاد کنند. به عنوان مثال، جنبش‌های حقوق مدنی و فمینیستی توانسته‌اند تغییرات عمده‌ای در قوانین و سیاست‌های مربوط به حقوق بشر و جنسیت ایجاد کنند. همچنین سازمان‌های مدنی می‌توانند از طریق مذاکرات و توافق‌نامه‌های جمعی به بهبود شرایط کاری و رفاه اجتماعی نیز کمک نمایند.

۹-۴. نیروهای اجتماعی و توسعه دموکراسی

نیروهای اجتماعی نقش مهمی در تقویت و توسعه دموکراسی ایفا می‌کنند. آن‌ها می‌توانند با ترویج مشارکت سیاسی و اجتماعی، آموزش حقوق و وظایف شهروندی و ایجاد فرهنگ سیاسی پویا و پاسخگو، به توسعه نهادهای دموکراتیک کمک کنند. همچنین نیروهای اجتماعی می‌توانند با نظارت و فشار بر دولت‌ها برای شفافیت و پاسخگویی بیشتر، به پیشگیری از فساد و سوءاستفاده‌های قدرت کمک کنند.

نتیجه‌گیری

نیروهای اجتماعی از جمله گروه‌های اجتماعی، سازمان‌های مدنی، جنبش‌های اجتماعی، اتحادیه‌های کارگری، رسانه‌ها، نهادهای آموزشی و مذهبی نقش حیاتی در زندگی سیاسی ایفا می‌کنند. آن‌ها با ایجاد آگاهی، بسیج اجتماعی و فشار بر سیاست‌گذاران، به شکل‌دهی به سیاست‌ها و تصمیمات سیاسی کمک می‌کنند. این نیروها همچنین نقش مهمی در توسعه دموکراسی و تقویت مشارکت سیاسی دارند. از تحقیقات انجام شده نتیجه گرفته شده است که تحولات سیاسی مثبت به عنوان موثرترین عامل در تقویت نظام‌های دموکراتیک در جوامع مختلف عمل می‌کنند. یافته‌ها نشان می‌دهند که هویت‌های فردی و گروهی تأثیر قابل

توجهی بر رفتارها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی دارند. این هویت‌ها می‌توانند به تشکیل احزاب سیاسی و تشکیلات مدنی منجر شوند و تأثیر زیادی بر فرآیندهای سیاسی داشته باشند. همچنین طبقات اجتماعی، شبکه‌های اجتماعی و نهادهای مدنی می‌توانند تأثیرگذاری قابل توجهی بر فرآیندهای سیاسی داشته باشند. فرآیندهای جهانی‌سازی و ارتباطات بین‌المللی، نهادهای سیاسی در جوامع مختلف را به طور مستقیم تحت تأثیر قرار می‌دهند. به عنوان مثال، تغییرات در اقتصاد جهانی می‌تواند به تغییرات سیاسی در سطح ملی و بین‌المللی منجر شود. یافته‌های ما نشان می‌دهند که فرآیندهای اجتماعی مانند تحولات فرهنگی و تغییرات اقتصادی نیز می‌توانند به طور مستقیم بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی در جوامع مختلف تأثیر بگذارند. به عنوان مثال، افزایش نسبت بهبود اقتصادی می‌تواند به افزایش اعتماد مردم به نهادهای سیاسی و بهبود مشارکت آن‌ها در فرآیندهای تصمیم‌گیری منجر شود.

نتایج حاصل از تحقیقات نشان داد که عوامل مختلفی از جمله تحولات سیاسی، نهادهای سیاسی، هویت‌های فردی و گروهی، ساختارهای اجتماعی، جهانی‌سازی و فرآیندهای اجتماعی، تأثیر قابل توجهی بر فرآیندهای سیاسی دارند. در ارتباط با هویت‌های فردی و گروهی یافته‌های ما نشان داد که نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی رابطه مستقیم ساده‌ای نیست. علاوه بر این، این نقش در درون ظروف و محدودیت‌های ساختاری خاصی صورت می‌گیرد. وقتی نیروهای اجتماعی فعال هستند تأثیراتشان بر روی زندگی سیاسی به شیوه‌های پیچیده‌ای شکل می‌گیرد. تأثیر نیروهای اجتماعی بر روی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی به طور غیر مستقیم به سطح زندگی سیاسی انتقال می‌یابد.

منابع

فارسی

- آرون، ریمون، ۱۳۸۱، مراحل اساسی در اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
- ازغندی، علیرضا، ۱۳۸۵، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران: قومس.
- امیرکواسمی، ایوب، ۱۳۹۰، تاملی بر نظریه‌های بنیانگذاران جامعه‌شناسی سیاسی در حصر جهانی شدن، نشریه دانشکده علوم اجتماعی.
- بشیریه، حسین، ۱۳۸۵، جامعه‌شناسی سیاسی: تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین، ۱۳۷۴، جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین، ۱۳۷۹، مقدمه، در کتاب جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ویراسته کیت نش، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- توحید فام، محمد، ۱۳۸۹ دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن، سیری در اندیشه‌های سیاسی غرب، تهران، روزنه.
- دورماگن، ژان-ایو، موشار، دانیل، ۱۳۸۹، «جامعه‌شناسی سیاسی»، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: آگه
- خسروی، غلامرضا، ۱۳۸۰، مشروعیت، بازتاب اندیشه ۱۳۸۰ شماره ۲۴.
- راش، مایکل، ۱۳۷۷، جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، مترجم: منوچهر صبوری، تهران: سمت.
- صبوری، منوچهر، ۱۳۸۵، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: سخن.
- ضمیران، محمد، ۱۳۷۸، میشل فوکو، تهران: هرمس.
- کمالی، علی، ۱۳۷۹، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابریهای اجتماعی، تهران: انتشارات سمت.
- گرامشی، آنتونیو، ۱۴۰۰، دفترهای زندان (دفتر اول و دوم)، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: چشمه
- گنجی، قربانعلی، گنجی و محمدرضا، گنجی، نادر، ۱۳۹۵، سنجش میزان سرمایه اجتماعی بر حسب نوع نگرش افراد نسبت به عملکرد ارگانهای دولتی در استان گلستان»، فصلنامه مطالعات سیاسی.
- گیدنز، آنتونی، ۱۹۷۱، سیاست جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، ترجمه، منوچهر صبوری، تهران: نشرنی.
- مارکس، کارل، ۱۹۷۶، ایدئولوژی آلمانی، مترجم نامعلوم، انتشارات باربد.

- نش ، کیت، ۱۳۸۰، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت، مترجم محمدتقی دلفروز، تهران: کویر. لاتین

- Carruthers, Bruce G., and Brian Uzzi (۲۰۰۰), Economic Sociology in the New Millennium, Contemporary Sociology, ۳rd ser. ۲۹: ۴۸۶-۹۴
- Putnam, R.D, and Goss, Krishna (2002) "introduction in Putnam [ed] , Democracies in Flux ,the evolution of social capital in contemporary society", oxford university press.
- Putnam, R. D. (1993) Making Democracy Work: civic traditions in modern Italy, Princeton University Press, Princeton.
- Putnam, R. D. (1995) 'Bowling Alone: America's declining social capital', Journal of Democracy, 6, 65-78
- Ray, SDamirendra N.,(۲۰۰۶). Modern Comparative Politics: Approaches,Methods and Issues (New Delhi: Prentice- Hall.

Abstract

Sociology is the study of human behavior in the social context. Therefore, society is the basic unit of analysis. On the other hand, politics is the solution of human conflicts; It is a process through which society authoritatively distributes resources and values, makes decisions or determines policies. Therefore, politics is the exercise of power and influence in society. As a basic research field in social sciences, political sociology analyzes and interprets the complex interactions between social structures and political processes. This field of study has a very important role in a deeper understanding of the motivations, patterns and consequences of political developments that address the challenges and opportunities that are created for human societies. In this research, he first introduced and defined the concept of political sociology and stated its importance for the development of public theories and policies and showed how sociological and political developments are interconnected. Examining sociological theories and social forces including social groups, civil organizations, social movements, labor unions, media, educational and religious institutions play a vital role in political life is also another part of this research that represents the diversity and complexity of different approaches in This is the context. Examining the theory of the founders of political sociology, that is, Karl Marx and Weber, about power and politics, and Marx's approaches compared to Weber's about the meaning and formation of the attitude of political sociology was also put on the agenda in order to expand the theory of the concept of sociology. It explains the political factors and how it is formed by using a mixed descriptive-analytical approach. The research results show how political changes can have wide-ranging effects on societies and are especially effective in the development of democracy and human rights.

Key words: sociology, political sociology, social classes, theories of political sociology,